

بنیان‌های اندیشه سیاسی — ۳۰

روشن‌شناسی سیاسی ماکیاولی

دکتر حمید عصفدانلو



با وجودی‌که ماکیاولی از منتقدان سرسخت اندیشه‌های فری‌یر و پیروان او بود، این ماموریت را به این امید پذیرفت شاید بتواند منصب سیاسی خود را بازپس گیرد. کمی بعد، اعضای صف چارچمباقان به او ماموریت دادند برای آنها یک کشیش پیدا کند؛ و این امر برای نویسنده کتاب شهریار کمی عجیب و طنزآلود به نظر می‌رسید.

در بهار سال ۱۵۲۶، خانواده مدیچی آنقدر از تلاش‌های ماکیاولی اظهار رضایت کردند که بالاخره او را به سربازرسی مرزهای خود برگزیدند. در این سمت، او به عنوان نماینده شهر در خدمت قائم‌مقام پاپ در ارتش قرار گرفت، وظیفه این ارتش مقاومت در برابر امپراتور چارلز پنجم بود. امپراتور با ارتش عظیم خود ایتالیا را تهدید می‌کرد؛ و فلورانس، همراه با شهرهای دیگر، با پاپ متحد شدند تا در برابر این تهدید مقاومت کنند. در بهار سال ۱۵۲۷، ارتش ائتلافی ضعیف و نسبتاً غیرفعال ضنامپراتوری مجبور به رویارویی با ارتش منظم امپراتور شد که از شمال ایتالیا وارد می‌شد. ماکیاولی مجدداً شاهد آن چیزی بود که خود آن را نالاقی و بی‌کفایتی می‌نامید، و به خوبی می‌دانست که ایتالیا از حماقت فرمانروایان خود رنج فراوانی را متحمل خواهد شد. ارتش امپراتور با سرعت هر چه تمام‌تر، و بدون آنکه با مقاومت چشمگیری روبه‌رو شود، در ششم ماه مه همان سال وارد شهر رم شده و مرکز حکومت پاپ تسلیم غارت و چپاول سیستماتیک چارلز (که یک کاتولیک بود) و نیروهای او (که بیشتر از پیروان مارتین لوتر بودند) شد.

چپاول و غارت رم بازتاب سریعی بر سیاست‌های فلورانس داشت. در زمان تسخیر رم، جولینو مدیچی پاپ اعظم بود و زمانی‌که خبر سقوط رم به فلورانس رسید، مردم این جسات را یافتند تا به فرمانروایان مدیچی خود حمله کرده و آنها را از کار برکنار کنند. پس از اخراج مدیچی‌ها، حزب دموکرات مجدداً کنترل اوضاع را در دست گرفت. در این زمان، ماکیاولی شاهد آخرین طنز روزگار سیاسی خود بود. این بار او را از منصب سیاسی به این دلیل کنار گذاشتند که بیش از حد طرفدار مدیچی‌ها بوده است. می‌توان تصور کرد که عکس‌العمل ماکیاولی در برابر این اتهام چه بوده اما او فرصت آن را نیافت تا درباره آن چیزی بنویسد، زیرا در بیست و دوم ژوئن همان سال دار فانی را وداع گفت. در دوران زندگی ماکیاولی هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که واکنش‌های سیاسی او تا این حد مشهور (چه خوشنام و چه بدنام) شوند. در زمان زنده بودنش، کسی او را به عنوان یک متفکر نمی‌شناخت، و رساله شهریار او تا پنج سال پس از مرگش منتشر نشد. دکتترین او حتی در قلمرو کلیسای نیز اثر چندانی نداشت. تنها در سال ۱۵۸۷ بود که پاپ پاول ششم رساله شهریار را در زمره کتاب‌های قلمداد کرد که باید سانسور یا پاکسازی شوند. اما در اواخر قرن شانزدهم، ماکیاولی چهره‌ای شناخته‌شده در میان اهل فکر بود؛ و دکتربین‌های او علیه هر آنچه قرون وسطایی بود به یک گرفته می‌شد.

دیدگاه کلی و روش ماکیاولی

شاید بهتر باشد نقطه آغازین دکتربن ماکیاولی (حقاقل) در رساله شهریار) را در درک فلسفی‌اش از ذات انسان جست‌وجو کنیم. ماکیاولی معتقد بود باید پذیریم که انسان‌ها ذاتاً بد هستند. نزد وی، همه حکومت‌ها، حتی حکومت‌های «خوب» نیز دیر یا زود رو به انحطاط گذاشته و سقوط خواهند کرد.

«بگذارید همه حکومت‌ها بداندند که نمی‌توانند برای همیشه سیاست مطمنی را دنبال کنند و بدون استثنا باید به همه آنها مشکوک بود.» ظاهر اُ هدف ماکیاولی از نوشتن رساله شهریار، به تعویق انداختن سقوط همه رژیم‌ها (مشروع و نامشروع) است. او به دنبال رژیعی است که استوار و باثبات باشد. از دید او، ثبات باعث به وجود آمدن نظم و اتحاد در جامعه می‌شود و وظیفه‌شناسی و صلح را با خود به همراه می‌آورد. ماکس لرنز عقیده دارد: «زمانی که ماکیاولی شهریار را می‌نوشته، باید این احساس را داشته باشد که اتحاد، دموکراسی را نیز به دنبال خواهد آورد.»^۲

از بعضی جهات، درک این امر دشوار است که چرا ماکیاولی چنین جایگاه والایی را در تاریخ اندیشه سیاسی اشغال کرده است به عنوان مثال اغلب آنچه او در مورد حکومت ایده‌آل مطرح می‌کند، همان سنت دوران قرون وسطی است؛ و تاکید او بر قانون، رقابت چندانی با اندیشه‌های توماس آکویناس و سنت فیلیپ نودارد، در چارچوب روش تحقیق نیز برخی معتقدند ماکیاولی تلاش کرده انسان سیاسی را همان‌گونه که هست، و نه آن‌گونه که باید باشد، به تصویر کشد. جیمز برنهام معتقد است از این نظر، می‌توان تفاوت فاحشی میان او و، مثلاً، دانته مشاهده کرد.^۳ اما مدلی با دلایلی وجود ندارد که ثابت کند تلاش متفکرانی چون آکویناس یا دانته نیز توصیف انسان به مثابه آنچه هست (خواه از نظر هستی‌شناختی یا ظرفیت‌های بالقوه) نبوده است. نزد برنهام، مساله عمده، از زمان یونان باستان تا زمان ماکیاولی، جدایی ناپذیری اخلاقی و سیاست بوده است. یکی از تفاسیر این است که ماکیاولی سعی در جدا کردن این دو کرده است. در نظر ویلاری (هدف اصلی پژوهش‌ها و مطالعات علمی ماکیاولی نشان دادن مقررات و قواعدی است که در ارتباط با اعمال و رفتارهای سیاسی است... ماهیت تعلیمات ماکیاولی ترفیع و ترویج علمی مملکت‌داری، برای ایجاد یک دگرگونی واقعی در اعمال سیاسی زمان خود بوده است.»^۴

بی‌نوشت‌ها—

1-N. Machiavelli, The Prince and the Discourses, with an Introduction by Max Lerner, The Modern Library, NewYork: Random House, Inc. 1950, p. 84
2-M. Lerner. Introduction to the Prince…., Ibid., p. XIV
3-James Burnham, The Machiavellians: Defenders of Freedom, New York: John Day, 1943, ch. 1
4-H. Butterfield. Statecraft of Machiavelli, New York: Macmillan, 1956, p. 16

—

جناب

دکتر

پایا،

موضوع

گفت‌وگو

—

جایگاه

انضمایی

فلسفه

تحلیلی

در

ما

حاضر

امروز

است.

به

باور

حضر

تعالی

—

آیا

فلسفه

تحلیلی

تواناست

به

جنبه‌های

ملموس

و

کاربردی

توجه

داشته

باشد؟

شیوه

مواجهه

فلسفه

تحلیلی

به

چه

شکل

بوده

است؟

—

ابتدا

لازم

می‌دانم

به

سهم

خود

از

اقدام

شما

و

روزنامه

وزین

«شرق»

در

کوشش

برای

روشنگری

در

خصوص

جرایان‌های

فلسفی

معاصر

تشکر

کنم.

ترویج

معرفت

در

حیطه

عمومی

یکی

از

اساسی‌ترین

ضرورت‌های

جهان

مردن

متناخر

است.

اگر

پیشرفت‌های

پرشتاب

و

عمیق

در

قلمروهای

گوناگون

با

سرعت

و

باز

زبانی

در

خوزه

فهم

عموم

(که

در

برگرفته

آند پیشه

گفت‌وگو با دکتر علی پایا- بخش اول

زمینه‌های معرفتی فلسفی تحلیلی



سام محمودی‌سرابی:
چندی است در فضای فکری امروز ایران تفکری قاتل به ایجاد حدود و ثغور در طرح اندیشه‌های مطرح در دو جریان فلسفی تحلیلی و قارای است. به این معنی که اساساً ما باید به اندیشه‌ای مجال بروز در این جغرافیا بدهیم که نسبتی با زیست‌جهان فکری خودمان داشته باشد. از سوی دیگر یکی دو دهه است که سنت تحلیلی و به دنبال آن سنت پوزیتیویستی، زیر ضربات سختی قرار گرفته است. در غرب، فشار به سنت تحلیلی به آنجا رسیده است که آن را تفکری کهنه می‌خوانند و قائلند به اینکه یک انقلاب پارادایمی برای گذر از سنت تحلیلی و پژوهش‌های پوزیتیویستی در راه است. از این حیث گروه اندیشه روزنامه «شرق» بر آن است که این موضوع را با چند تن از متفکران برجسته این دو جریان فکری در ایران که دهفتادبن هج حاضر در این محفل است، به کار علمی و فلسفی می‌پردازند به بحث بگذار. نخستین گزینه «شرق» برای گفت‌وگو شخصیتی است که طی این سال‌ها چند سالی است کمر همت بسته تا مخالفت‌ها با این تفکر را پاسخ گفته؛ از تلاوم حیات این سنت پاسداری کند. علی پاید دکترای خود را در رشته فلسفه علم از یونیورسیتی کالج دانشگاه لندن در رشته فلسفه علم اخذ



کرده و پیش از آن فوق‌لیسانس فلسفه علم را در چلسی/ کینگز کالج همین دانشگاه، فوق‌لیسانس فلسفه را در دانشگاه تهران و مهندسی الکترونیک را در دانشگاه صنعتی شریف خوانده است. او در حال حاضر دانشیار مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و استاد مدعو مرکز مطالعه درباره دموکراسی در دانشگاه وست‌مینستر است. وی در مرکز تحقیقات سیرپستی گروه آینده‌پدیشی Futures Studies را نیز بر عهده دارد. حوزه‌هایی که به سنت غالب در اندیشه‌های فلسفه‌های غریبه‌پدشتی ایران؛ سیاست‌گذاری علم و تکنولوژی، آینده‌اندیشی، مباحث مربوط به اسلام و دموکراسی و پژوهش‌های فرهنگی (در معنای عام این واژه) است و تاکنون آثار قابل‌تألی نظیر فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌انداز‌ها، فرهنگ، گفت‌وگو در جهان واقعی؛ فناوری؛ دانشگاه، تفکر علمی، نوآوری و حیطه عمومی؛ فرهنگ و اخلاق، جنبه‌های اخلاقی تحقیقات فلسفه‌های بنیادین؛ فلسفه‌های فلسفه‌های بهداشتی و فلسفه‌های غیربهداشتی ایران؛ فناوری‌های نو (نانو، بایو، اینفو) و سرویراستاری ترجمه کتاب درون‌ساز، مانوئل کاستلز تحت عنوان عصر اطلاعات در سه حوزه اقتصاد، جامعه و فرهنگ است که در سه‌گانه «ظهور جامعه شبکه‌ای»، «قدرت هویت» و «پایان هزاره» بوده که نیمه دهه ۸۰ با هر‌گردان احد علیقلیان و افشین خاکباز توسط انتشارات طرح نو روانه بازار نشر شد.

مقصود انتقال باید. نمونه ترجمه‌ها از زبان‌های مختلف، زمانی که مترجم به موضوع تسلط دارد، این نکته را به خوبی می‌کند. دوپجر تألیس این نکته را ناگفته نمی‌گذارم که رابطه میان ذهن و زبان کم و بیش برهم‌افزاست و زبان رشد یافته، به شخص در انتقال موثرتر مافی الضمیر کمک می‌کند. اما نکته در اینجااست که در اختیار نداشتن زبانی قدرتمند به معنای برخوردار نبودن از درک عمیق و صحیح واقعیت نیست. نمونه سوم مربوط به یک سخنرانی است که ۱۷ خردادماه، در انجمن فلسفه علم انگلستان بر گزار شد. سخنران جلسه رّم ژه فیلسوف علم متولد نیوزیلند بود که به ریاست دوره‌ای این انجمن برگزیده‌شده است. او موضوع صحبت خود را «روانشناسی به منزله یک علم ترکیبی: از زیست‌عصب-روانشناسی (neuro-psychology) تا علم-روانشناسی-زیست‌عصب‌شناسی (psycho-neurology)» انتخاب کرده بود. مضمون اصلی سخن هره که کاملاً با بحث فیلسوفان تحلیلی درباره ارتباط‌یابیدن همه‌علوم، خواه طبیعی، خواه اجتماعی و خواه انسانی، ارتباط داشت آن بود که برخلاف تصور کسانی که می‌پندارند روش‌های علوم طبیعی صرفاً کمی است و روش‌های کیفی مختص علوم انسانی و اجتماعی است، روش‌های کیفی به خوبی می‌توان در تحقیقات مربوط به سازوکار و ساختار مغز بهره گرفت و روانشناسی رشنه‌ای است که می‌تواند میان دو قلمرو مادی طبیعی (که به ظاهر با پدیدارهای سروزکار دارند که بحث معنادر آنها جایب ندارد) و علوم انسانی اجتماعی که با بحث معنا سروزکار دارند بل بزنند. روانشناسی-زیست‌عصب‌شناسی رشنه‌ای ترکیبی است که می‌تواند با بهره‌گیری از روش‌های کیفی، به رشد قلمرویی که در انحصار روش‌های کمی بوده است کمک کند. —آر. در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم جریان‌هایی سعی در التفاف و وقای بین فلسفه‌های تحلیلی و قارای داشته‌اند؟

داد و ستد میان فیلسوفان تحلیلی و قارای در دهه‌های اخیر به مراتب پررونق‌تر از گذشته شده است. یکی از علل موثر در این امر در یک این نکته است که فلسفه تحلیلی، فلسفه تحلیل زبان نیست. اگر چه در گذشته‌های دور، بخش قابل توجهی از انرژی این فلسفه در زمینه‌ای که به «چرخش زبانی» شهرت یافت صرف شد اما از دهه ۱۹۸۰ به این سوی، بحث‌های زبانی و رویکردهای متکی به تحلیل زبان، در این سنت، بسیار کم‌رنگ شده‌اند. فیلسوفان تحلیلی به خصوص در حوزه‌هایی نظیر فلسفه علم یا فلسفه ذهن، از ابزار گمانه‌زنی نظری و تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای بسیار ظریف و دقیق برای بیان زمان و قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط نظری آن، از این مفهوم در فلسفه ذهن و دیگر بحث‌های فلسفی که با حوزه برساخته‌های اجتماعی ارتباط دارد بهره گرفت. فیلسوف تحلیلی دیگری نظیر دریفوس، از تحلیل‌های مفهومی برای کاوش‌های خود مدد می‌گیرند. در این حوزه‌ها، رویکردهای سنت قارای هم مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم نقد می‌شود. به عنوان مثال یک فیلسوف تحلیلی نظیر سرل مفهوم حثیت التفتای را از هوسرل اخذ کرد و با بسط